

نامه‌هایی
به یک
نویسنده
جوان
(۱۶)



دریچه

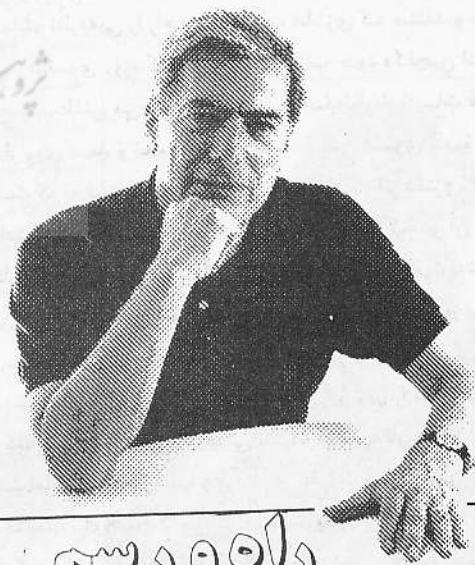
نامه هشتم (بخش آخر)

نوشته ماریو بارگاس یوسا

ترجمه رامین مولایی Raminmolaei@hotmail.com

چرخش‌ها و جهش کیفی

ista Cartas A Un Joven Novel



راه و رسم
نویسنده شدن

همین مورد - چرخش مین دو لایه یا نظام از واقعیت - در «محاومه» آن جا که آقای ک. اسیر هزارتوی آزارنده نظام پلیسی و قضایی است و در آغاز کاملاً رئالیستی می‌نمایاند، نیز رخ می‌دهد. دیدگاه تا اندازه‌ی فردگرایانه و احمقانه که نظام به غایت بوروکراتیک قضایی را اداره می‌کند. اما سپس لحظه‌ی پس از تراکم و انبوهی به ظاهر پوچ و بی‌معنی رمان، کم‌کم متوجه می‌شویم که در واقع در پس این هرج و مرج و سردرگمی هدایت شده که آزادی شخصیت اول رمان را محدود می‌کند و به قصد نابودی وی پیش می‌رود، چیزی بسیار دهشتناک و ضدانسانی وجود دارد، نظامی مخالف‌خوان و بدبین با تفکری تقریباً متافیزیکی و در تقابل با هر چه آزادی اراده، عمل و توان واکنش شهروندی، که از افراد جامعه چون عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی در صحنه تئاترش استفاده و سواستفاده می‌کند، نظامی که امکان مخالفت با آن وجود ندارد؛ نظامی مطلق‌العنان و غیرقابل رؤیت، مأوا گرفته در کالبد و طبیعت بشر. سمبلیک، فانتزی یا متافیزیکی، سطح واقعیت در «محاومه» همچون رمان «قصر» آهسته و جاری به‌نظر می‌رسد، بی‌آن‌که امکان تعیین لحظه دقیق دگردیسی شخصیت اول رمان ممکن باشد. شما گمان نمی‌کنید همین وضع در «موبی‌دیک» نیز اتفاق می‌افتد؟ آن جست‌وجوی پایان‌ناپذیر در دریاها برای شکارِ بالن سفید که با نبودش هاله‌ی افسانه‌ی و شیطانی به‌دور این حیوان اسطوره‌ی ترسیم می‌کند و باز آیا فکر نمی‌کنید که چرخش یا جهش کیفی که در این رمان وجود دارد ماهیت رمان را که در آغاز آن چنان رئالیستی می‌نمایاند به‌داستانی با روندی خیالی، نمادین و ماوراءالطبیعی یا در یک کلام فانتزی بدل می‌سازد؟

در این‌جا شاید ذهن شما پُر از یاد و خاطره چرخش‌ها و جهش‌های ماندگاری از رمان‌های محبوب‌تان شده باشد. در واقع این‌ها حربه‌هایی هستند که از سوی نویسندگان در تمامی دوران تاریخ ادبیات و خصوصاً در داستان‌های فانتزی به‌کار گرفته شده‌اند. در این‌جا بعضی از آن چرخش‌ها را که در خاطرمان سبب لذت از یک رمان بوده باهم مرور می‌کنیم. من خوب می‌دانم و نیز اطمینان دارم که اولین‌اش درست حدس زده‌ام: «کومالا» آیا این دهکده مکزیکی اولین نامی نیست که در رابطه با چرخش‌ها در یک داستان به ذهن‌خاطر می‌کند؟ این یک همدلی و هم‌رانی بسیار عالی است، چرا که بعید است کسی «پدرو پارامو» اثر «خوان رولفو» را خوانده باشد و شوک ناشی از این مسأله را که در واقع تمام پرسوناژهای داستان مرده‌اند و نیز پیشرفت و روانی مثال‌زدنی آن را فراموش کرده باشند؛ و همین‌طور این نکته را که کومالای وصف‌شده در داستان به‌هیچ واقعیتی که ما خوانندگان در آن زندگی می‌کنیم تعلق ندارد، بلکه سراسر به‌دنیای دیگر یعنی صحنه ادبیات متعلق است. این یکی از چرخش‌ها (از نوع بنیادین‌اش یا یکی از آن جهش‌های کیفی) بسیار تأثیرگذار ادبیات معاصر امریکای لاتین است، یعنی این نکته که مردگان پس از مرگ زندگی را بی‌گرفته‌اند، ترفندی استادانه که چنان با مهارت به اجرا درمی‌آید که شما جداً درمی‌مانید آیا این جهش در زمان داستان روی داده یا در فضای آن! چرا که هیچ اپیزود آشکاری -

یک عمل یا لحظه خاص - در داستان به چشم نمی‌خورد که چرخش در آن روی داده باشد. این چرخش‌ها غالباً زیرجلی‌اند و ریشه‌های کهن‌تری از خود به جا می‌گذارند و ما به سختی متوجه آن‌ها می‌شویم. و تنها خیلی بعد با رجوع به صفحات قبلی، تعاقب صحنه‌ها، تراکم شکرانگیز و یا ناخاموشی وقایع ما را به این ساختن می‌رساند که «کوملا» هدهدی با مردمانی زنده نیست بلکه تمامی این‌ها ساخته ذهن نویسنده است.

شاید بد نباشد به دیگر نمونه‌ها از چرخش‌های ادبی که نسبت به این اثر رولفو از بنا بر تراز یک و اندوه‌گمانه‌گمتری برخوردارند سر بزینم جذاب‌ترین و لذت‌بخش‌ترین آن‌ها که به ذهن‌ام می‌آید چرخش داستان نامه به دوشیزه‌ی در پاریس* از خولیو کورتاسار Julio Cortazar است. در این داستان نیز چرخش حیرت‌آوری در لایه واقعیت موجود است. آن زمان که روی شخصیت، یعنی نویسنده نامی که در عنوان داستان از آن یاد شده، آگاهان می‌کند که عادت مشعرکننده دارد یعنی بالا آوردن خرگوش این همان جهش کیفی خارق‌العاده این داستان جذاب و دلچسب است که بی‌شک می‌تواند پایانی غمناک به همراه داشته باشد. آن‌جا که شخصیت اصلی داستان یا همان نویسنده نامه در حالی که آخرین کلمه‌های نامه را به‌استسکی می‌نویسد با کشتن خود به داستان و نامعاش خاتمه می‌دهد.

این شیوه و رویه‌ی است که از سوی کورتاسار چه در داستان‌های کوتاه و چه رمان‌هایش بسیار به‌کار گرفته می‌شود. او اساساً از واژه‌نگار متعاصر در طبعیت دنیای ساختگی‌اش بهره می‌برد و با استفاده از اعلان‌های ساده و بیش‌با افتاده روزمره به‌دنیای خیالی که در آن وقایعی عجیب و غریب همچون قتی‌کردن خرگوش‌هایی از حلقوم یک انسان اتفاق می‌افتد، گام برمی‌دارد. دنیایی که گاه حتی مخلو از خشونت است. اطمینان دارم که شما داستان *Las menades* (The Maenads) یکی دیگر از داستان‌های کوتاه ارزشمند کورتاسار را خوانده‌اید که در آن یک تبدیل و دگردیسی فیزیکی شگرف در دنیای داستان نمود می‌یابد؛ یک کنسرت با اجرایی هماهنگ در تئاتر کورونا باعث تشویق بیش از اندازه مردم حاضر از کار گروهی نوازندگان می‌گردد ستایشی که در نهایت به خشونت و تهوری انجام‌گسیخته، غیرقابل ترک، حیوانی و کشتار دسته‌جمعی می‌تراوی. نمام‌عیار تنزل می‌یابد و ما در انتهای این قتل‌عام غیرمنتظره مات و مبهوت می‌مانیم که آیا تمام این صحنه‌ها به‌واقع روی داده‌اند یا فقط کابوسی ترسناک و گریه‌با یک شوخی و چنگ بود‌اند که به‌دنیای دیگر، تعلق داشته‌اند؛ دنیایی تهریدی و به‌هم ریخته از فانتزی. ترس‌های پنهان و نیز امیال حیوانی و سیاه‌رولان‌بشری.

کورتاسار یکی از نویسندگانی است که بهترین وجه ممکن از توان‌نهفته و تأثیر به‌کارگیری چرخش‌ها آگاهی دارد. چرخش‌هایی آهسته، تدریجی و یا ناگهانی در فضا و زمان و سلب واقعیت داستان و همین دانش، وی را به‌بهترین شکل به طرح‌بری می‌عیب‌نویسد دنیای داستانی‌اش رهنمون می‌شود. دنیایی که در آن به‌سببی خلاف‌انتظار شعر و خیال به‌هم پیوسته‌اند، تفکری بی‌نقص که سوررئالیست‌ها آن را جادوی روزمرگی می‌خواندند و نیز نثری ناب و روان. بی‌کمترین آرایش که در بطن پیچیدگی‌ها و تهور خلافت‌ موجود در آثار وی مستتر است.

اکنون که در حال بازخوانی چرخش‌های ادبی در حافظه‌مان هستیم، نمی‌توانم از بیان - یکی از دهانه‌های آتشفشان رمان - که در امریکای قسطنطنیه از

سلین Céline وجود دارد. خودداری کنیم، نویسنده‌ی که به‌همین‌عنوان مورد علاقه‌مان نیست و حتی به خاطر اعتقاد وی به برتری نژادی و افکار ضدیهودیش، بی‌برده‌یوشی از او متفرم، باتمام این اوصاف او دو رمان بزرگ نگاشته است (رمان دیگر او سفر به انتهای شبه‌نیم‌دانش دارد). در رمان *مهرک قسطنطنیه* فصلی فراموش‌نشدنی وجود دارد؛ عبور از عرش، دریای مانش که شخصیت اول داستان جاشوی یک کرجی بر از مسافر است. امواج دریا آزاردهنده هستند و بر اثر تکان‌هایی که آب بر قایق کوچک تحمیل می‌کند جاشو و مسافران همه دریا زده شده‌اند. البته در بطن این اوضاع و احوال فضایی که بسیار سلین را مسحور کرده، همه شروع به استخراف می‌کنند. تا این‌جا ما در دنیای ناتوارالیستی، لایه‌ی وحشتناک از زندگی و ادب آن می‌بریم که به‌خوبی و محکم در واقعیت جایگز شده‌اند. با این‌وجود آن استخرافی که از طریق ادبیات بر سر ما خوانندگان فرو می‌آید باهغه گشیا‌ها و زولاند قابل تصور بیرون ریخته از حلقوم این انسان‌ها، استخرافی که از توان اثرگذاری توصیف ادبی نشأت می‌گیرد و نیز راهی از بند رئالیسم و تبدیل شدن‌ش به چیزی موهوم، زشت و مشعرکننده که در یک آن دیگر مسافران کرجی مشی زنان و مردان دریا گرفته نیستند بلکه نمود جهانی انسانی‌اند که در حال بیرون ریختن آندرونه خود است. به‌لطف همین چرخش، داستان سلب واقعیت‌ش از تغییر لایه‌ی بعد لایه‌ی رویایی و نمادین و فانتزی که همه‌وجه آن تحت تأثیر و زیرسایه این چرخش خیرت‌انگیز پیشی می‌رود.

بعد چرخش‌ها را می‌توانیم تا به‌اندازه‌ی محمید اما این‌تار آب ریختن بر زمین عس از باران است و نیز سلال‌هایی که به‌هم مرورشان تدریج به‌طور کامل شیوه عملکرد و تأثیرات چرخش را در رمان روشن می‌کنند. شاید امری من بر مطلب که از شروع نگارش اولین نامعاش از نگارش غسته نشد، پیروده باشد و آن این که چرخش‌ها به‌خودی خود ارزشمند نیستند و توفیق با شکست آن‌ها در توان جذب خواننده به شیوه و سبک خاص یک داستان‌سرا در نحوه‌ی نمود بردن از چرخش‌ها در یک داستان به‌خصوص و کارکردی است که از آن انتظار دارد، بسته است.

در غلغله مایلم نظریه‌ی راجع به ادبیات فانتزی که منتقد و محقق برجسته بلژیکی - فرانسوی روزه کالیو در مقدمه کتاب خود *مجموع ادبیات فانتزی* (به شرح و بسطش می‌پردازد) یادآور شوم. بنا به نظر او ادبیات فانتزی واقعی ادبیاتی از روی عمد و تمسّد قبلی نیست. یعنی فانتزی نعره تلاش نویسنده‌ی نیست که به نیت نوشتن داستانی با ویژگی یک اثر فانتزی، نگاشته شده باشد. به اعتقاد کالیو ادبیات خیالی واقعی ادبیاتی است که در آن حادثه حیرت‌انگیز، خارق‌العاده، رویایی و غیرقابل تشریح در نظامی منطقی، به‌شبه‌ی خودجوش و بی‌هیچ اعمال نظر و نیت قبلی از سوی نویسنده‌اش بروز می‌یابد. به‌عبارت بهتر داستان‌هایی در رده فانتزی قرار می‌گیرند که ناشی از جهش درونی نویسنده‌شان باشند این داستان‌ها روایت‌هایی فانتزی را نقل نمی‌کنند بلکه خودشان ذاتاً فانتزی و خیالی‌اند. شکی نیست که این نظریه قابل بحث و تأمل بسیار است اما در عین حال ناب و قریب به حقیقت نیز هست و می‌تواند حسن ختامی مناسب برای بحث چرخش‌ها باشد. نظریه‌ی محکم - چرا که کالیو اهل گرافه‌گویی نیست - یکی از انواع آن در مورد خودجوشی چرخش و این‌که چرخش می‌تواند حتی نویسنده را دور بزند و به‌مطلب جهتی بدهد که خالق اثر هیچ‌گاه نمی‌تواند آن را پیش‌بینی کند.

این داستان قبلاً در مجله شماره ۱۲ و ۱۵ به‌هم رسیده است.